

بسم الله الرحمن الرحيم

ترامپ چه چیزی را پنهان می‌کند؟ پشت پرده‌ی توافق آمریکا و ایران!

(ترجمه)

در سیاست بین‌الملل، جنگ‌ها همیشه ابزاری برای دستیابی به پیروزی قاطع نظامی نیستند؛ بلکه در بسیاری موارد، وسیله‌ای برای بازتنظیم موازنه‌های قدرت و تحمیل شرایط تازه در میز مذاکره تبدیل می‌شوند. از همین زاویه، پس از توافق اخیر آمریکا و ایران، یک پرسش بنیادین مطرح می‌شود: اگر پرونده‌هایی که رویارویی به خاطر آن‌ها شعلهور شد، هنوز باز مانده‌اند، پس واشنگتن در عمل چه چیزی به دست آورده است؟ و آیا این توافق نشانه‌ی یک پیروزی راهبردی بود، یا راه خروجی اضطراری که محاسبات داخلی آمریکا آن را بر واشنگتن تحمیل کرد؟ در آغاز مرحله‌ی تشدید تنش، اهداف روشنی مطرح شد؛ اهدافی که در جلوگیری از دستیابی ایران به توانایی‌های هسته‌ای نظامی، کاهش نفوذ منطقه‌ای آن، محدود ساختن برنامه‌ی موشکی‌اش و وادار کردن تهران به تغییر رفتار سیاسی خلاصه می‌شد. اما پی‌گیری صحنه پس از اعلام توافق نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این پرونده‌ها به گونه‌ی نهایی فیصله نشده است. برنامه‌ی هسته‌ای ایران پایان‌یافته اعلام نشد، توانایی‌های موشکی آن همچنان پابرجاست، نفوذ منطقه‌ای تهران به صورت قاطع عقب ننشسته است و پرونده‌های بزرگ همچنان معلق مانده‌اند تا در دورهای بعدی مذاکرات درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو شود.

این واقعیت، پرسش مستقیم را پیش می‌کشد: اگر جنگ یا فشارهای حداکثری نتوانست اهداف اعلام‌شده خود را تحقق بخشد، پس چرا مسیر به سوی توافق هرچند موقت تغییر کرد؟ پاسخ را نباید تنها در تهران جستجو کرد؛ بلکه واشنگتن نیز بخش مهمی از این پاسخ است. زیرا سیاست خارجی آمریکا در بسیاری موارد امتداد محاسبات داخلی آن کشور است. رئیس‌جمهور آمریکا، هر که باشد، نمی‌تواند اقتصاد، افکار عمومی و شکاف‌های سیاسی درون کشور را نادیده بگیرد. با اوج‌گیری تنش در خاورمیانه، نگرانی‌ها نسبت به پیامدهای آن بر اقتصاد جهانی نیز رو به افزایش گذاشت؛ به ویژه از مسیر بالا رفتن بهای انرژی و فشارهای تورمی‌ای که این وضعیت می‌توانست در داخل آمریکا ایجاد کند. این‌ها پرونده‌هایی‌اند که برای هر اداره‌ی سیاسی، بسیار حساس و پر هزینه به شمار می‌روند.

در کنار این، آمریکا از تجربه‌ی جنگ‌های عراق و افغانستان با احتیاط بیشتر در برابر جنگ‌های طولانی و پرهزینه بیرون آمد. افزون بر آن، بخشی از پایگاه سیاسی حامی ترامپ، دیدگاهی را دنبال می‌کند که بر کاهش درگیری نظامی در بیرون از مرزها و تمرکز بر مسائل داخلی آمریکا استوار است؛ امری که هرگونه تشدید گسترده‌ی تنش با ایران را به ماجرابی سیاسی و بسیار پرهزینه تبدیل می‌سازد. از همین‌جا می‌توان توافق اخیر را بیش از آن‌که یک راه‌حل نهایی دانست، تلاشی برای مهار تشدید تنش و مدیریت زمان خواند. آمریکا نیاز دارد جبهه‌ی خارجی را آرام سازد و از فرسایش اقتصادی و سیاسی‌ای پرهیز کند که می‌تواند پیامدهای آن در داخل آمریکا بازتاب یابد؛ در مقابل، ایران نیز به نوبه‌ی خود به فضایی از آرامش نیاز دارد تا پس از سال‌ها فشار فزاینده، وضعیت اقتصادی و سیاسی خود را دوباره سامان دهد.

بر این اساس، توافق اخیر نه پیروزی کامل برای هیچ‌یک از دو طرف به نظر می‌رسد و نه شکست قاطع برای یکی از آن‌ها؛ بلکه بیشتر به آتش‌بسی سیاسی و موقت شباهت دارد که موازنه‌های قدرت و شرایط داخلی هر دو طرف، آن را بر آنان تحمیل کرده است. اما پرسش مهم‌تر همچنان پابرجاست: آیا ما در برابر یک سازش واقعی قرار داریم یا فقط با به تعویق افتادن دور تازه‌ای از کشمکش روبه‌رو هستیم؟ تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از توافقی‌های بزرگ، در آغاز به عنوان راه‌حلی موقت برای توقف تشدید تنش و گشودن مسیرهای مذاکره پدید آمده‌اند. برخی از آن‌ها بعدها به سازش‌های پایدار تبدیل شدند، اما برخی دیگر تنها به وقفه‌ای کوتاه میان دورهای شدیدتر کشمکش انجامیدند. از همین‌رو، شاید در این مرحله هنوز زود باشد که از پیروز یا شکست‌خورده سخن گفته شود. آنچه رخ داده، بیش از آن‌که پایان بحران به نظر برسد، انتقال بحران از میدان رویارویی مستقیم به عرصه‌ی مذاکره‌ی سیاسی است. اما داوری نهایی درباره‌ی نتایج، تنها زمانی روشن خواهد شد که مراحل بعدی مذاکره آشکار سازد آیا مسائل اساسی واقعاً حل شده‌اند، یا فقط به زمان دیگری موکول گردیده‌اند.

اگر فشارهای داخلی امریکا در سوق دادن اداره امریکا به سوی توافق موقت با ایران نقش داشته باشد، تصویر کامل نمی شود مگر آن که به طرف مقابل نیز نگریسته شود؛ یعنی به آن محافلی که باور داشتند لحظه کنونی برای فیصله کردن نهایی پرونده ایران مناسب است، نه صرفاً برای مدیریت بحران. در کشمکش های بزرگ، در مراکز تصمیم گیری تنها یک گرایش وجود ندارد؛ بلکه همواره دو نگاه با یکدیگر رقابت می کنند: نگاهی که به مدیریت کشمکش تمایل دارد و نگاهی دیگر که می کوشد آن را از ریشه پایان دهد. به نظر می رسد پرونده ایران این تناقض را به روشنی بازتاب می دهد. سال هاست که بخش های اثرگذار در درون نهادهای امنیتی و سیاسی رژیم یهودی، ایران را برجسته ترین تهدید راهبردی می دانند. از همین منظر، هدف این محافل تنها مهار برنامه هسته ای ایران نبوده است؛ بلکه بازآرایی موازنه های قدرت در منطقه بوده تا برتری درازمدت رژیم یهودی تضمین گردد.

از همین رو، شماری از تحلیل گران باور دارند که برخی محافل در درون رژیم یهودی ترجیح می دادند فشارها تا دورترین حد ممکن ادامه یابد و سپس بازگشت به میز مذاکره صورت گیرد؛ با این محاسبه که طولانی شدن روند فرسایش، می تواند در مراحل بعدی شرایط سخت تری را بر تهران تحمیل کند. اما مسئله تنها به ایران محدود نمی شود. در نگاه راهبردی امریکا و رژیم یهودی، نفوذ ایران بخشی از یک منظومه منطقه ای به هم پیوسته دانسته می شود؛ منظومه ای که از خلیج تا شرق مدیترانه امتداد دارد. بنابراین، تضعیف ایران گامی در چارچوب پروژه های گسترده تر برای بازآرایی موازنه های ژئوپلیتیکی در منطقه به شمار می رود. از همین جا بود که در سال های گذشته پروژه های متعددی با عنوان هایی چون «خاورمیانه جدید» یا «بازمهندسی منطقه» مطرح شد؛ پروژه هایی که همگی در یک هدف مشترک اند: کاهش توان قدرت های بزرگ منطقه ای برای به چالش کشیدن نفوذ امریکا و رژیم یهودی.

اما این نگاه همواره با یک عامل تعیین کننده روبرو می شود: هزینه؛ زیرا پایان دادن کامل به پرونده ایران از راه نظامی، عملیاتی با پیامدهای محدود نیست؛ بلکه می تواند دروازه جنگی گسترده در سطح منطقه، آشفتگی در بازارهای جهانی انرژی، دخالت قدرت های بین المللی دیگر و فرسایش اقتصادی و نظامی ای را بگشاید که در سایه چالش های فزاینده جهانی، چه بسا از توان تحمل امریکا فراتر رود. در همین جا جوهر شکاف در درون محافل تصمیم گیری آشکار می شود: گروهی باور دارد که این لحظه تاریخی برای ادامه فشار تا رسیدن به یک دگرگونی راهبردی و ریشه ای در منطقه مناسب است؛ در حالی که گروهی دیگر، مدیریت کشمکش و کاهش هزینه های آن را گزینه ای واقع بینانه تر و پایدارتر می داند.

توافق اخیر، در ذات خود، می تواند بازتاب دهنده پیروزی موقت نگاه دوم باشد؛ اما این به معنای پایان یافتن کشمکش میان این دو گرایش نیست. پرونده های اصلی همچنان باز مانده اند و اهداف راهبردی به گونه نهایی تحقق نیافته اند. از همین رو، این توافق بیش از آن که یک سازش نهایی و فراگیر باشد، به آتش بسی سیاسی شباهت دارد. این پرسش همچنان باز می ماند: در مرحله آینده کدامیک از این دو نگاه خود را تحمیل خواهد کرد؟ نگاه مدیریت موازنه ها و مهار بحران، یا نگاه فیصله سازی و بازآرایی دوباره خاورمیانه؟ پاسخ به این پرسش، چه بسا بیش از نتایج هر رویارویی نظامی جداگانه، شکل منطقه را برای دهه های آینده تعیین کند.

در میان این کش و قوس ها، چه بسا ملت های منطقه بیدار شوند، بر حاکمان خود بشورند و میز بازی را بر سر نقشه های غربی واژگون سازند؛ آنگاه امت اسلامی به سوی قضایای سرنوشت ساز خویش حرکت کنند، گروه حاکمان خانتی را که دین خود را در برابر بهره ای ناچیز از دنیا فروخته اند سرنگون نمایند و با برپایی دولت خلافت راشده بر منهج نبوت همان دولتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما وعده داده است، چهره تاریخ را دگرگون سازند.

پس ای فرزندان امت اسلام! برای یاری دین برخیزید و همراه با تلاش گران برپایی دولت خلافت، گام ها را شتاب بخشید؛ زیرا فضا آماده است و نسیم خلافت نزدیک شده است. پس این فرصت را غنیمت شمارید تا از مردان آن باشید و از کسانی باشید که الله سبحانه و تعالی آنان را به خلافت می رساند، نه از کسانی که کنار زده می شوند و دیگران جای آنان را می گیرند. الله سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ [نور: ٥٥]

ترجمه: الله (سبحانه و تعالی) به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در زمین جانشین و حاکم می‌گرداند، همان‌گونه که پیشینیان آنان را جانشین و حاکم گردانید؛ و دین‌شان را که برای آنان پسندیده است، حتماً استوار و پایرجا می‌سازد؛ و ترس و هراس‌شان را به امنیت و آرامش تبدیل می‌کند.

نویسنده: نبیل عبد الکریم

مترجم: پارسا امیدی